

درس ۵

دماوندیه^{۳۴} ← محمد تقی بهار

قالب شعر: قصیده

درونمایه: طرح مسائل سیاسی، دعوت به قیام و پایداری در برابر بیدادگری

- ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند از سیم به سر یکی کُله خود ز آهن به میان یکی کمر بند

دماوند ← در لغت به معنی بخار معلق است. دم (مه، بخار) + آوند (آویزان، معلق).

دیو سپید ← در این بیت با نگاه مثبت با رنگ سفیدی که به او نور و تقدس می‌دهد، با دماوند یکی دانسته شده است

ولی در بیت چهارم، شاعر صفت نحس بودن را با نگاه کلی به دیو نسبت داده است که قابل تأمل است.

قلمرو زبانی: دیو = (اهریمن، شیطان) ماندا است و نیز گنبد گیتی و دماوند/ ای: حرف ندا/ دیو سپید و پای در بند: دو ترکیب وصفی/ فعل هر دو مصراع به قرینه معنوی حذف شده است. سیم:

نقره/ کُله خود: کلاه خود، کلاه جنگی/ میان: کمرکش

قلمرو ادبی: خطاب «ای» به دیو و گنبد گیتی ← تشخیص/ پای در بند: کنایه از زندانی، گرفتار/ دیو سپید و گنبد گیتی: استعاره از کوه دماوند/ بیت تلمیح به هفت خان رستم دارد/ اغراق: در ارتفاع

و بلند شمردن کوه دماوند/ سیم: استعاره از برف روی کوه/ کمر بند آهنی: استعاره از صخره های تیره رنگ میان کوه/ مراعات نظیر: سیم و آهن، سر و کله خود، سر و میان (کمر)، میان و کمر بند، کله

خود و کمر بند/ میان: ایهام دارد: ۱- کمر ۲- میان کوه

قلمرو فکری: ای دماوند، ای بلندترین بام گنبدی شکل جهان، ای کوه سپیدپوش که همچون دیو سپیدی تو را اسیر و در بند کرده اند.

مفهوم: شاعر قصد دارد دماوند را به شکل مبارزی محکم و مجهز نشان دهد.

- تا چشم بشر نبیندت روی

- تا واره‌ی از دم ستوران

قلمرو زبانی: تا: حرف ربط/ «ت» در نبیندت: مضاف الیه برای «روی» است و جهش ضمیر دارد. روی تو/ دل بند: زیبا، دلربا

قلمرو ادبی: شاعر علت ارتفاع کوه دماوند را ناراضی بودنش از مردم می‌داند ← حسن تعلیل/ مراعات نظیر: چشم، روی، چهر

قلمرو فکری: برای اینکه مردم چهره زیبای تو را نبینند با ابر چهره زیبای خود را پوشانده ای.

- با شیر سپهر، بسته پیمان

- چون گشت زمین ز جور گردون

قلمرو زبانی: واره‌ی: از مصدر وارهیدن، رها و خلاص شدن/ ستوران: چهارپایان/ اختر: ستاره/ شیر سپهر: شیر فلک، ترکیب اضافی است. اختر سعد: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: دم: ایهام دارد: ۱- سخن، بانگ ۲- کنار، پهلو/ ستوران: استعاره از مردم نادان و کم فهم/ تشبیه ← مردم دیوماند: مردم: مشبه، دیو: مشبه به/ با شیر سپهر پیمان بستن و با اختر سعد پیوند

کردن کنایه از ارتفاع و بلندی کوه دماوند/ مراعات النظیر: سپهر و اختر/ شاعر مرتفع بودن دماوند را برای رهایی او از دم ستوران و مردم نحس دیوماند می‌داند ← حسن تعلیل. / تشخیص: پیمان

بستن و پیوند کردن کوه دماوند با شیر سپهر و اختر سعد

قلمرو فکری: بیت چهارم و پنجم با یکدیگر موقوف المعانی هستند. برای اینکه از نفس شوم مردم دیوسیرت رها شوی، با شیر آسمان، یعنی خورشید، هم پیمان شده‌ای و با ستاره سعد، مشتری،

پیمان بسته ای. (به ارتفاع کوه اشاره دارد)

- بنواخت ز خشم بر فلک مشت

- آن مشت تویی تو ای دماوند

قلمرو زبانی: جور: ظلم و ستم/ جور گردون: ترکیب اضافی/ آوند: آویزان، معلق/ گردون: آسمان/ بیت ششم، جمله سه جزئی گذرا به مسند

قلمرو ادبی: زمین و گردون: تضاد/ خاموش، خفه و... شدن کوه از جور زمین و نیز مشت نواختن کوه آسمان ← تشخیص/ مصراع دوم بیت هفتم تشبیه دارد. دماوند: مشبه، مشت: مشبه به/ مراعات

نظیر: نواختن و مشت/ زمین: مجازا مردم

قلمرو فکری: وقتی که زمین از دست ستم روزگار این چنین سرد و خاموش و معلق در فضا ماند از خشم مشت محکمی بر چهره آسمان کوبید، ای دماوند آن مشتی که کوبیده شد، تو هستی.

- تو مشت درشت روزگاری

- از گردش قرن‌ها پس افکند

قلمرو زبانی: «ی» در «روزگاری»، مخفف فعل هستی/ پس افکند: پس افکنده، پسمانده، میراث و صفت مفعولی مرخم/ گردش قرن‌ها: گذشت صدها سال، ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: روزگار: مجازا مردم روزگار/ تشبیه: تو مشبه، مشت: مشبه به

قلمرو فکری: [شاعر مشت را نشان اعتراض می‌داند و می‌گوید]: ای دماوند تو مشت سنگین مردم زمانه هستی که بر اثر گذشت روزگاران به جای مانده ای. شاعر در این بیت به قدمت کوه دماوند

نیز اشاره دارد.

- ای مشت زمین بر آسمان شو

- بر وی بنواز ضربتی چند

قلمرو زبانی: شو: در معنی رفتن/ ضربتی چند: ترکیب وصفی/ مقلوب/ چند: صفت مبهم و ابسته پیشین

قلمرو ادبی: مشت زمین: دماوند به عنوان مشت، نماد مردم زمین است/ مراعات نظیر و تضاد: زمین و آسمان/ مشت و بنوازد/ زمین: مجازا مردم

قلمرو فکری: ای دماوند که مثل مشت زمین هستی به آسمان و بر چهره آسمان چند ضربت محکم بزن.

• نی نی تو نه مشت روزگاری

• آ ای کوه نیم ز گفته خرسند

قلمرو زبانی: نی نی: قید نفی؛ نه، نه/نیم: مخفف فعل نیستم/خرسند: راضی، خشنود / نه: نفی برای تأکید، تو مشت نیستی.

قلمرو ادبی: روزگار مجازاً مردم روزگار/ ای کوه: تشخیص

قلمرو فکری: نه نه، ای دماوند! تو مشت محکم روزگار نیستی. من از گفته خود خشنود نیستم؛ زیرا مشت نشان اعتراض است و کوه در موضع قیام نیست.

• تو قلب فسرده زمینی

• از درد، ورم نموده یک چند

قلمرو زبانی: فسرده: یخ زده/ ورم: آماس، تورم / یک چند: مدتی (قید است).

قلمرو ادبی: فسرده: ابهام دارد: ۱- یخ زده و منجمد ۲- افسرده/ مراعات النظر: درد، ورم، فسرده/ مصرع اول تشبیه دارد. / زمین: مجازاً مردم زمین/ شاعر علت برآمدگی دماوند را به خاطر ناراحتی

و دردمندی زمین می داند ← حسن تعلیل / ورم: استعاره از برآمدگی کوه

قلمرو فکری: تو دل افسرده و رنج دیده مردم زمین هستی که مدتی است از سر درد و رنج، برجسته شده‌ای.

• تا درد و ورم فرو نشیند

• کافور بر آن ضماد کردند

قلمرو زبانی: ضماد: پماد، درمان، مرهم (ارزش املائی دارد). کافور: ماده‌های معطر و سفیدرنگ/ تا: برای آنکه، حرف ربط وابسته ساز

قلمرو ادبی: کافور: استعاره از برف/ حسن تعلیل: شاعر نشستن برف روی قلّه کوه را برای فرونشاندن درد و ورم کوه می داند. ورم: استعاره از برآمدگی کوه

قلمرو فکری: برای آنکه درد و ورم تسکین یابد، مرهمی از کافور بر آن نهاده اند.

• شو منفجر ای دل زمانه

• وان آتش خود نهفته میسند

قلمرو زبانی: شو: فعل ربطی

قلمرو ادبی: زمانه: مجازاً مردم/ ای دل زمانه: تشخیص/ آتش: استعاره از خشم و نفرت/ شاعر به ویژگی ظاهری کوه که آتشفشان نمی کند، اشاره دارد.

قلمرو فکری: ای قلب روزگارا! منفجر شو و فوران کن و آتش خشم خود را پنهان نکن.

مفهوم: توصیه شاعر به آزادی خواهان جامعه برای قیام.

قرابت معنایی با: «سحر بر شاخسار بوستانی چه خوش می گفت مرغ نغمه خوانی» «برآور هرچه اندر سینه داری سرودی، ناله‌های، آهلی، فغانی» اقبال لاهوری

• خامش منشین، سخن همی گوی

• افسرده مباش، خوش همی خند

قلمرو ادبی: تضاد: سخن گفتن و خاموشی، خندیدن و افسرده بودن

[قلمرو فکری: [ای کوه] سکوت خود را بشکن و حرف بزن، ناراحت و غمگین مباش و خوشحال باش.

مفهوم: اعتراض کردن

• پنهان مکن آتش درون را

• زین سوخته جان، شنو یکی پند

قلمرو زبانی: یکی پند: یکی صفت مبهم

قلمرو ادبی: سوخته جان: کنایه از شاعر رنج دیده/ مراعات النظر: آتش و سوخته/ آتش: استعاره از خشم درون و غم

قلمرو فکری: شاعر خطاب به کوه دماوند می گوید: آتش و خشم درون خود را پنهان مکن و به پند و اندرز این شاعر رنج دیده گوش کن.

مفهوم: دعوت شاعر به اعتراض و قیام

• گر آتش دل نهفته داری

• سوزد جانت، به جانت سوگند

قلمرو زبانی: نهفته داری: مضارع التزامی/ سوزد: مضارع اخباری (می سوزاند) «ت» در هر دو جان: مضافالیه/ در مصرع دوم فعل به قرینه معنوی حذف شده است. (سوگند می خورم/ یاد می کنم)

قلمرو ادبی: آتش: استعاره از خشم و اعتراض/ سوزد جانت: کنایه از نابودی/ مراعات نظر: آتش و سوزد

قلمرو فکری: اگر خشم درون خود را پنهان کنی و آن را بیرون نریزی، به جانت قسم می خورم که شعله های آتش ظلم، وجودت را می سوزاند.

مفهوم: سفارش به قیام و اعتراض نسبت به استبداد

• ای مادر سر سپید، بشنو

• این پند سیاه بخت فرزند

قلمرو زبانی: مادر: منادا/ مادر سرسپید: ترکیب وصفی/ این پند سیاه بخت فرزند: دو ترکیب وصفی: این پند، فرزند سیاهبخت (وصفی مقلوب) / پند فرزند: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: مادر: استعاره از دماوند که نمادی از آزادی خواهان و افراد انقلابی است/ سر: مجازاً موی سر/ سرسپید: استعاره از برف/ سیاهبخت: به کنایه بدبخت/ سپید و سیاه: تضاد/

مراعات النظر: مادر و فرزند، پند و بشنو

قلمرو فکری: ای مادر کهنسال، نصیحت این فرزند سیاه بخت خود را گوش بده.

• برکش ز سر این سپید معجز

• بنشین به یکی کبود اورند

قلمرو زبانی: سپید معجز: ترکیب وصفی مقلوب/ معجز: روسری/ کبود: نیلی رنگ، آبی سیر/ کبود اورند: ترکیب وصفی مقلوب/ اورند: تخت و تاج و افسر

قلمرو ادبی: سپید معجز: استعاره از برف است/ معجز از سر کشیدن: کنایه از ترک درماندگی و سستی/ اورند: مجازاً شأن و شوکت و تخت شاهی/ بر اورند نشستن: کنایه از به دست گرفتن قدرت/

سپید و کبود: تضاد / مراعات نظر: سر و معجز

قلمرو فکری: روسری سفید خود را از سر باز کن؛ یعنی سازش با حکومت را رها کن و قیام کن و با شکوه و جلال بر تختی شاهانه بنشین.

مفهوم: توصیه به حرکت کردن و اعتراض

ارتباط معنایی با: ز قدر و قدرت بر تارک سپهر خرام به فر و بسطت (قدرت) بر دیده زمانه نشین مسعود سعد سلمان

• بگرای چو ازدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند

قلمرو زبانی: بگرای: فعل امر از مصدر گراییدن: آهنگ کن، حمله کن / گرزه: نوعی مار که سری بزرگ دارد، / شرزه: خشمناک، زورمند / شرزه شیر: ترکیب وصفی مقلوب / ارغند: خشمگین، غضبناک، دلیر، شجاع (در نقش دستوری صفت)
 قلمرو ادبی: تو مشبه، ازدها: مشبه به / تو: مشبه، شیر: مشبه به ← تشبیه / گرزه و شرزه: جناس ناهمسان اختلافی / مراعات النظر: ازدها و شیر / مصراع دوم واج آرایی: تکرار صامت «ش»
 قلمرو فکری: همانند ازدهای زهرناک حمله ور شو و زهرت را بریز. مانند شیر شجاع و خشمگین فریاد برآور و حرکت کن.
 مفهوم: دعوت به مبارزه با استبداد حاکم بر جامعه.
 ارتباط معنایی با بیت: دفع این گفتارها نتوان نمود از ره کردار باید دفع این گفتارها فرخی یزدی

• بفکن ز پی این اساس بگسل ز هم این نژاد و پیوند

قلمرو زبانی: بفکن و بگسل: فعل امر از مصدرهای افکندن و گسلیدن (گسستن): بفکن و جدا کن
 قلمرو ادبی: اساس تزویر: اضافه استعاری / از پی افکندن و از پی گسستن کنایه از نابودی، از بین بردن
 قلمرو فکری: پایه و شالوده این همه مکر و فریب و اصل و تبار اهل ستم و ریا را از ریشه برکن.

• برگن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم برکنند

• زین بی خردان سقله بستان داد دل مردم خردمند

قلمرو زبانی: بی خردان سقله: ترکیب وصفی / سقله: پست و فرومایه / داد: حق، انصاف
 قلمرو ادبی: بنا در مصراع اول: استعاره از ظلم / بنای ظلم: اضافه تشبیهی / از بن برکنند و از ریشه برکنند کنایه از نابودی و ویرانی / مصراع اول واج آرایی: تکرار صامت «ب» و «ن» / بی خرد و خردمند: تضاد / مصراع دوم: واج آرایی؛ تکرار صامت «د» و مصوت «—»
 قلمرو فکری: خانه ظلم و ستم را از پایه خراب کن؛ زیرا ظلم و ستم را باید از ریشه کند.
 ارتباط معنایی با: بیخ ظالم ز باغ ملک بکن / شاخ ظلم از درخت دین بشکن سلسله الذهب، جامی / بیخ ظلم از دل خود پاک بکن / شاخ ظالم به سیاست بشکن سیحه الاپرار، جامی
 مفهوم: ظلم ستیزی و دادخواهی

روان خوانی

جاسوسی که الاغ بود!^{۳۸} ← قصه شیرین فرهاد، احمد عربلو

فضای داستان: را لحن حاکم بر گفتوگوی افراد و رفتار آنها می سازد.

گفتگو داستان: گفت و گوی جریان داستان، صمیمانه و عاطفی است.

بیان داستان: بیان طنز آمیز بر صمیمیت فضای آن افزوده است.

قلمرو زبانی:

- پانزده تا مین / دوهزار تا مین: پانزده و دوهزار: صفت شمارشی / تا: ممیز / مین: هسته
- مواضع: جمع مواضع، جایگاهها، محل ها
- چموش: در مورد اسب و استر و مانند آن به کار میرود؛ یعنی لگدن، بدرفتار، سرکش.
- شرارت: بدی و بدخواهی، بدفطرتی، بدطینتی، فتنه انگیزی
- بعثی: منسوب به «بعث»؛ نام حزب صدام

قلمرو ادبی:

- کاجی به از هیچی ← ضرب المثل: در هر موقعیتی، حرف زدن و انجام دادن کار بهتر از هیچی نگفتن و انجام ندادن آن است؛ یعنی کم هر چیز بهتر از نبود آن است.
- دهانی که بی موقع باز شود ← ضرب المثل: در جایی که نباید حرف زد، حرف زده شود. یادآور مثل زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد.
- بالا غیرتا: از روی غیرت و تعصب ← یک اصطلاح است.
- بچه های شناسایی این اصطلاح نیز مانند «تخریب» از اصطلاحات نظامی است که کارشان شناسایی مقر و ادوات و در کل امکانات دشمن است.
- از چشمانش شرارت و حيله گری میبارد: شرور و حيله باز است. استعاره مکنیه: شرارت و... می بارد.
- به دیده منت: کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن
- از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از کار دشواری را انجام دادن
- یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم کنایه: کار ناممکن کردن
- کار بگذارید: به کنایه عملی کردن و مین گذاری
- سر کار گذاشتن کنایه از به سخره گرفتن و معطل گذاشتن طرف مقابل
- مثل بچه خر روی زمین نشستن کنایه از آرام و بی سروصدا کاری انجام دادن
- سلانه سلانه: آرام آرام. کنایه است؛ یعنی آویزان و بیحال. اصطلاحی است که از زبان ترکی وارد شده.
- خیلی تابلو هستی: کنایه از اینکه در دید هستی، آشکار هستی.
- زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم بودن
- این جای کار را دیگر نخوانده بودیم کنایه از پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص
- دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند
- در رفتن: کنایه از فرار کردن
- مویه مو توضیح دادن کنایه از بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن
- کنایه: کوتاهی نکردن کنایه از سستی و کوتاهی نکردن در کاری
- از تعجب شاخ درآوردن کنایه از تعجب و شگفت زدگی فراوان، بسیار شگفت زده شدن.